



دوفصلنامه علمی تخصصی آموزه‌های حکمت اسلامی

سال دوم، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۴۰۳

ISSN: 3041-9549 | EISSN: 3060-5764

گزارش علمی

گزارش علمی مناظره‌ای درباره «ضرورت سابق»



غلامرضا فیاضی^۱

علیرضا کهنسال^۲ 

چکیده

مشهور فلاسفه به قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» باور دارند که دلالت بر صحت ضرورت سابق دارد؛ اما برخی از متکلمین و اصولیون اشکالاتی را به آن وارد دانستند. استاد فیاضی قاعده فوق را با قرائت مشهور نمی‌پذیرند و ضرورت سابق را به جهت ارتفاع نقیضین محال می‌دانند که البته در کتاب «جبر فلسفی از دیدگاه استاد فیاضی»^۱ ضمن چهار اشکال اساسی به طور کامل تقریر شده است. استاد کهنسال نیز به عنوان مدافع قاعده، چهار نقد به تقریر استاد فیاضی وارد می‌کنند که حول آن گفتگو می‌شود. همچنین به جهت واکاوی قاعده مذکور، در تحلیل ماهیت و حقیقت وجوب گفتگویی صورت می‌گیرد. در نهایت از میان نکات مطرح شده، مشخص می‌گردد که قرائت استاد کهنسال از قاعده نیز مطابق مشهور نیست و بین نظر ایشان و استاد فیاضی در مورد فواعل غیر مختار اختلافی وجود ندارد؛ اما در فواعل مختار، استاد فیاضی ضمن رد ضرورت بالقیاس، وجود علت تامه را برای تحقق معلول کافی نمی‌دانند که از نظر استاد کهنسال منعی ندارد.

واژگان کلیدی: ضرورت سابق، تساوق وجوب و وجود، ماهیت وجوب، فواعل مختار و غیر مختار.

متن پیش رو خلاصه گفتگوی علمی دو استاد بزرگوار، در مدرسه علمیه عالی نواب پیرامون «ضرورت سابق» است که توسط استاد حجت الاسلام و المسلمین یاسر حسین پور (دکتری رشته فلسفه و حکمت اسلامی مؤسسه امام خمینی علیه السلام) به رشته تحریر و تقریر و مستندسازی علمی درآمده است. لازم به ذکر است عبارات داخل قلاب که با علامت [] نمایش داده می‌شود، به فراخور احوال، جهت تنویر و تبیین بیشتر مطالب توسط مقرر افزوده شده‌اند.

fayyazi@iki.ir

kohansal-a@um.ac.ir

۱. استاد گروه فلسفه و حکمت اسلامی مؤسسه امام خمینی علیه السلام قم

۲. دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

❁ بیانات استاد فیاضی

مقدمه

«ضرورت علی» در دو جایگاه مورد بحث واقع شده است:

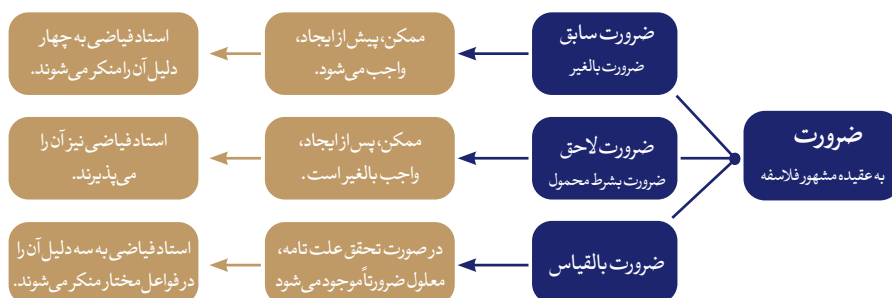
۱. مواد ثلاث: ضرورت علی در بخش مواد ثلاث به این بیان است: «الشیء ما لم یجب لم یوجد». مراد از شیء، ممکن است. ممکن الوجود زمانی ایجاد می‌شود که به رتبه وجوب برسد و از این ضرورت به «وجوب سابق» یا «ضرورت سابق» تعبیر می‌شود. عبارت معروفی است که «الماهیة تقررت فامکنت فحتاجت فواجبت فوجد فوجد»؛ یعنی وجود پس از ایجاد، ایجاد بعد از وجوب و وجوب بعد از ایجاد است و ایجاد نیز فرع بر احتیاج است.

۲. علیت: عنوان فوق در بحث علیت این گونه مطرح می‌شود: «اذا وجدت علته التامه وجب وجود معلول»؛ یعنی زمانی که علت تامه موجود باشد، وجود معلول واجب خواهد شد.

از وجوب در مسئله اول به «وجوب بالغیر» تعبیر می‌شود؛ چون «اوجبت فوجب». علت، وجوب و وجود را محقق می‌کند. به عبارت دیگر علت، پس از واجب شدن شیء، به آن وجود می‌دهد. در طرح مسئله نیز ذکر شده است که وجوب از ناحیه علت است.

اما در مسئله دوم «وجوب بالقیاس» است؛ چرا که مفاد جمله شرطیه است: «اذا كانت العلة التامه موجوده وجب وجود المعلول» که نظیر این جمله، از طرف دیگر نیز مطرح است: «اذا كان المعلول موجودا وجب وجود علت تامه» از آنجا که این ضرورت از دو طرف وجود دارد، بالغیر نمی‌تواند باشد.

مشهور این قاعده را قبول دارند؛ ولی بنده این قاعده را قبول ندارم. بنده قاعده «الشیء ما لم یجب لا یوجد» را به طور کلی منکر هستم. وجوب سابق به دلایلی نامعقول و محال است. شهید صدر رحمته الله علیه آن را قبل از من گفته است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۴-۳۹؛ اراکی، ۱۳۹۲، ص ۶۹-۷۳؛ میرجعفری، ۱۳۹۵، ص ۹۵-۹۹).



اقوال

در این قاعده (ضرورت سابق) چهار قول مطرح شده است:

۱. مشهور فلاسفه: قائلین به قاعده «الشیء ما لم یجب و لم یوجد» (ابن سینا، ۱۹۸۰م، ص ۵۶؛ همو، ۱۴۰۴ق، ص ۱۶۷؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۲۲؛ طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۲۸).
۲. [حکما هشت دلیل بر اثبات قاعده مذکور ذکر کرده‌اند (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۹؛ همان، ص ۱۶۶؛ همو، ۱۹۸۰م، ص ۵۵؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۵۴۹؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۵۵؛ شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۱۷۳؛ همو، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۳۰۷؛ شیخ اشراق، ۱۳۷۳، ص ۴۹؛ میرداماد، ۱۳۶۷، ص ۳۱۴؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۲۱؛ طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۲۸).]
۳. متکلمین: «الشیء ما لم یصر اولی بالوجود لم یوجد» (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۲۲).
۴. شهید صدر رحمته الله علیه: «الشیء ما لم یجب لم یوجد» در فاعل غیر مختار است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۴-۳۹؛ اراکی، ۱۳۹۲، ص ۶۹-۷۳؛ میرجعفری، ۱۳۹۵، ص ۹۵-۹۹).
۵. استاد فیاضی: «الشیء ما لم یجب لم یوجد» مطلقاً درست نیست. (میرجعفری میاندهی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۴).

دلیل استحاله ضرورت سابق

[ما در کتاب «جبر فلسفی از دیدگاه استاد فیاضی» چهار دلیل بر استحاله این قاعده اقامه کرده‌ایم. مهم‌ترین آن دلایل این است: وجوب سابق یعنی وجوبی که قبل از وجود می‌آید، سپس ایجاد و بعد از آن وجود محقق می‌شود. ممکن دو وجوب دارد: ۱. وجوب سابق که همین وجوبی است که قبل از وجود است؛ ۲. وجوب لاحق که ضرورت به شرط محمول است.

ارتفاع نقیضین

وجوب سابق محال است. علت استحاله را می‌توان در وضعیت ماهیت جستجو کرد. شکی نیست که ماهیت قبل از وجود، معدوم است؛ چرا که در عالم واقع ارتفاع نقیضین محال است. در نتیجه اگر وجود ندارد، پس معدوم است و عدم برایش ضرورت دارد. این ضرورت به شرط محمول است و اشکالی در آن نیست.

پس ممکن قبل از به وجود آمدن معدوم است. هر معدومی، معدوم بالضرورة است؛ ولی شما می‌گویید همین امر معدوم در حال عدم، وجوب هم دارد. در نتیجه این ادعا اجتماع نقیضین واجب می‌شود! ادله دیگری نیز در کنار این دلیل هستند؛ ولی روشن‌ترین دلیل میان آن‌ها همین دلیل است. (میرجعفری، ۱۳۹۵، ص ۱۱۷)

مقدمات منطقی استدلال بدین صورت است:

۱. الممكن قبل وجوده معدوم فی الواقع.
۲. و کل معدوم فی الواقع یجب له العدم فی ظرف انعدامه. (ضرورت به شرط محمول)
۳. فلو وجب به سبب علته التامه قبل وجوده لزم اجتماع نقیضین ضروره العدم و ضروره الوجود.
۴. لکن الثانی محال.

مشهور معتقدند ممکن علت تامه‌ای دارد که در مرحله اول وجوب و سپس وجود را به شیء می‌دهد. اعتقاد ما عکس قضیه مذکور است؛ یعنی علت تامه وجود مرحله بعد از وجوب اعطا می‌کند. وجوب، صفت وجود است و صفت، متأخر از موصوف است. آن شیء، قبل از وجود هم متصف به ضرورت عدم است و هم ضروری الوجود است و در نتیجه، دو ضرورت با هم جمع شد.

[در حقیقت سخن در اینجا است که مطابق قاعده مذکور، یعنی قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد»، وجوب بر وجود تقدم دارد؛ لذا است که گفته‌اند: «المایه تقررت فامکنت فاحتاجت فواجبت فوجب فاوجد فوجد»؛ یعنی وجوب را بر وجود مقدم داشته‌اند و می‌گویند «الشیء ما لم یجب لم یوجد»؛ یعنی وجوب مقدم بر وجود است. این نظریه به عقیده ما به دلایل متعدد باطل است. در کتاب «جبر فلسفی از دیدگاه استاد فیاضی» که یکی از شاگردان نوشته‌اند، به طور مفصل به آن پرداخته‌ایم. در آن کتاب هم مفصلاً ادله را ذکر کرده‌ایم و هم نقدها را پاسخ گفته‌ایم. حداقل چهار دلیل بر استحاله قاعده مذکور وجود دارد:

۱. منجر به اجتماع نقیضین می‌شود؛
۲. با تساوق وجود و وجوب تعارض دارد؛
۳. موجب تسلسل می‌گردد؛
۴. با اختیار منافات دارد.

توضیح آنکه:

۱. آن چیزی که موجود می‌شود، ممتنع و واجب نیست؛ بلکه ضرورتاً ممکن بالذات است؛ زیرا اگر واجب بود، سابقه عدم نداشت و اگر ممتنع بود، موجود نمی‌شد.
۲. ممکن بالذات در حال وجود، واجب بالغیر است و در حقیقت ضرورت لاحق دارد؛ یعنی ممکن، پس از ایجاد واجب می‌شود. (ضرورت به شرط محمول)
۳. ممکن بالذات در حال عدم، ممتنع بالغیر است و در حقیقت ضرورت عدم دارد. (ضرورت به شرط محمول)

۴. مشهور فلاسفه می‌گویند ممکن بالذات پیش از وجود یافتن واجب می‌شود؛ «فاوجبت فوجد».

۵. سه مقدمه اول صحیح است؛ اما مقدمه چهارم که مفاد قاعده مورد بحث است به نظر ما صحیح نیست.

اشکالات نظر مشهور (مقدمه چهارم)

۱. در صورت پذیرش مقدمه چهارم، شیء معدوم، واجب هم می‌شود و این چیزی جز اجتماع نقیضین نیست! به بیان صریح‌تر ما در اشکال به قاعده مورد نظر مشهور فلاسفه می‌گوییم: چگونه ممکن است یک معدوم واجب باشد؟!

قبل ایجاد	ایجاد	بعد ایجاد
ممکن بالذات، ممتنع بالغير		ممکن بالذات، واجب بالغير
الماهیة تقررت فامكنت فاحتاجت فواجبت فوجد	فاوجد	فوجد

مشهور فلاسفه چگونه پذیرفته‌اند که ممتنع بالغير، در عین حال واجب بالغير باشد؟ آیا معقول و شدنی است؟ این اجماع نقیضین نیست؟ آیا این تقدم صفت بر موصوف نیست؟

۲. تساوق وجوب و وجود امری بدیهی است؛ بدین معنا که هر جا وجوب باشد، وجود هم خواهد بود و هر جا که وجود باشد، وجوب هم هست؛ در حالی که مشهور در قاعده مذکور مدعی می‌شوند که شیء با اینکه موجود نیست؛ اما واجب است؛ این، برخلاف تساوق وجود و وجوب است. به علاوه که وجوب را با عدم در کنار هم قرار داده است.

۳. اگر بنا باشد هر موجودی قبل از وجودش واجب شود، وجوب وجود نیز که پیش از وجود آن موجود است، می‌بایست قبل از وجود، واجب شود و هکذا یتسلسل و استحاله تسلسل نیز بدیهی است.

۴. در فاعل‌های مختار، اگر یک فعل پیش از وجود، واجب شود، عملاً امکان اختیار زائل می‌گردد و در نتیجه، این قاعده با اختیار در تنافی است.^۲

❁ بیانات استاد کهنسال

مقدمه

قدرت هر فاعلی به اشیاء ممکن تعلق می‌گیرد. شکی نیست که هیچ فاعلی نمی‌تواند امر معدومی را ایجاد کند؛ بنابراین ملاک تعلق قدرت، همان‌طور که حکما گفته‌اند، امکان شیء است. هر شیء در حد خودش ممکن است. برای اینکه فاعل بتواند فعلی را ایجاد کند، صرف امکان ذاتی داشتن کافی نیست. فاعل برای ایجاد این فعل باید موانعی را رفع و علی را ایجاد کند و تا این مقدمات حاصل نشود، ایجاد فعل، شدنی نیست.

به عنوان مثال، شخصی تصمیم به نوشتن مقاله دارد. نوشتن مقاله ذاتاً ممکن است؛ ولی برای ایجاد این مقاله در عالم واقع، نیاز است که نویسنده یک سری شرایطی را فراهم و یک سری موانع را رفع کند؛ به عنوان مثال از شرایط نوشتن مقاله، داشتن مسئله پژوهشی و تقریر نیکویی از آن است. سپس باید در کتب و منابع تتبع کند تا پیشینه بحث را بیابد. مرحله بعد، ارائه طرح است که در آن باید تمام اطلاعات را در کنار هم قرار دهد و به شکل یک پیکر و اندام واحد ببیند. سپس شروع به نوشتن می‌کند و در نهایت به بازنگری آن می‌پردازد.

تحصیل این شرایط برای نوشتن مقاله لازم است؛ وگرنه مقاله همچنان امکان ذاتی خواهد داشت. اگر نویسنده همه چیز اعم از کتاب و دفتر و اطلاعات و... را تهیه کند؛ ولی در میانه نوشتن از ادامه آن منصرف شود، تبعاً این مقاله امکان خاص خواهد داشت. مقاله در ابتدا به حالتی بود که «یمن آن یکتب و یمن آن لایکتب» و الان نیز همین حالت را دارد؛ هرچند که نویسنده به یک قدمی نگارش مقاله رسیده باشد. وقتی مجموعه عوامل لازم تهیه شود و اراده و عزم نیز وجود داشته باشد، مقاله حتماً نوشته خواهد شد و مانعی از آن وجود نخواهد داشت. اگر مقاله با وجود تمام شرایط نوشته نشود، این سؤال به وجود می‌آید که با این حال چرا در عالم واقع محقق نشد؟ محقق نشدن آن نشان می‌دهد که همه شرایط نبوده است. استجماع شرایط قبل از این کار را وجوب سابق می‌گویند.

فیلسوفان در باب غایت قائل هستند که فاعل یک تصور ذهنی دارد و آن را در عالم خارج به تحقق خارجی تبدیل می‌کند. فاعل در تصور ذهنی، غایتی را برای خود در نظر می‌گیرد و در عالم خارج حرکت می‌کند تا خودش را به آن برساند. تطبیق بحث بر مثال به این شکل است: شخصی از نوشتن مقاله تصور ذهنی دارد، این مقاله در حالت امکان است و شرایطی می‌خواهد که صفت آن مقاله محسوب می‌شوند. این شرایط، از یک جهت به مقاله مستند است و از جهت دیگر به فاعل مستند است. فاعل این شرایط را

تحصیل می‌کند و در نهایت، وجوب محقق می‌شود.

پس وجوب سابق عبارت است از اجتماع شرایط به نحوی که اگر این شرایط آماده شود، شیء را به سر حد وجوب رسانده و پدید می‌آورد. اگر یکی از این شرایط محقق نشود، خواه به فاعل مستند باشد و خواه به جهات دیگر، این شیء به همان حالت امکان ذاتی خود باقی می‌ماند.^۲

❁ نقدها و پاسخ‌ها

نقد اول استاد کهنسال: تالی فاسد نقیض قاعده

اولین اشکال استدلال استاد فیاضی بر استحاله قاعده ضرورت سابق به این تقریب است:

در صورت غلط بودن اصل قاعده، باید نقیض آن درست باشد؛ چرا که در غیر این صورت به ارتفاع نقیضین منجر می‌شود. نقیض قاعده، وجود شیء قبل از وجوب یافتن آن است. مولید یا جهات ثلاث سه تا هستند و نقیض وجوب هم امکان است (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۶۷). معنای قاعده این است که به صرف امکان، شیء ایجاد بشود. اشکال این بیان این است که اگر صرف امکان ذاتی شیء و یا صرف امکان فاعل برای ایجاد آن کافی بود، باید همه اشیاء از همان ازل خلق می‌شدند. اینکه برخی از اشیاء در زمانی و برخی دیگر نیز حتی در زمان‌های دیگر خلق نشدند، نشان می‌دهد که امکان ذاتی فاعل و قابل کافی نیست؛ بنابراین ایجاد یک شیء، نیازمند اسباب و شرایط خاصی است. در نهایت علاوه بر پاسخ به استدلال، تالی فاسد نقیض قاعده از اشکالات قاعده به شمار آمدند.

پاسخ استاد فیاضی به اشکال اول: تفصیل بین فواعل مختار و غیرمختار

[بله صحیح است. از لحاظ منطقی، اگر اصل قاعده خطا باشد، نقیض آن صحیح است و نسبت به این اختلافی نیست. همچنین امکان ندارد که شیء ممکن پیش از ایجاد، واجب شود و اساساً هرگونه تقدم صفت بر موصوف محال است و همچنین تحقق ممکن به صرف امکان ذاتی منتفی است؛ لکن در فواعل غیرمختار، آنچه که لزوماً می‌بایست پیش از تحقق ممکن ایجاد شود، «علت تامه» است. همانطور که در فواعل مختار، می‌بایست «علت تامه» محقق شود. به تعبیر دیگر، ممکن هنگامی از کتم عدم بیرون می‌آید و لباس وجود بر تن می‌کند که علت تامه به نحو وجود یا ایجاد محقق شود و اینکه همه ممکنات محقق نمی‌شوند و وجود نمی‌یابند به همین دلیل است که علت تامه آنها یا وجود ندارد (در فواعل غیرمختار) یا دست به ایجاد نزده است (در فواعل مختار)؛ لذا این امر، متوقف بر باور غلط وجوب ممکن پیش از ایجاد نیست؛ بلکه به معنای

فراهم آمدن تمامیت علت و ایجاد آن است. [میرجعفری، ۱۳۹۵، ص ۱۷۴].

نقد دوم استاد کهنسال: ابهام در منشأ ایجاد شیء

اشکال دیگر این است که بر فرض نفی قاعده هیچ چیز را نمی‌توان ایجاد کرد، چون فاعل در هنگام اراده هر چیزی با این پرسش مواجه می‌شود که این شیء را وقتی معدوم بود، ایجاد کرده است یا وقتی که موجود بود؟ این درحالی است که شیء وقتی معدوم باشد، واجب‌العدم خواهد بود و وقتی موجود باشد، واجب‌الوجود خواهد بود. حال سؤال این است که فاعل چطور به شیء واجب‌العدم یا واجب‌الوجود، وجود داده است؟

پاسخ استاد فیاضی به اشکال دوم: عدم امکان اتصاف شیء ضروری‌العدم به وجوب

[ممکن‌الوجود در حال عدم، ممکن بالذات است و امتناع بالغیر دارد. پس از ایجاد، همچنان ممکن بالذات است؛ لکن وجوب بالغیر دارد. روشن است که ایجاد به ممتنع بالغیر تعلق می‌گیرد؛ اما نکته حائز اهمیت این است که برخلاف تصور مشهور، ایجاد متوقف بر وجوب نیست. به عبارت واضح‌تر، هرچند ممکن برای تحقق نیازمند علت تامه است؛ اما نیازمند ایجاب نیست. علت تامه در همان حال استوای بین وجود و عدم، ابتدا ممکن را ایجاد می‌کند و ممکن نیز پس از ایجاد، متصف به وجوب بالغیر (وجوب یا ضرورت لاحق) می‌شود.

به بیان دیگر، وجوب لزوماً متأخر از وجود است و هرگز نمی‌تواند بر آن مقدم شود و اساساً ایجاد نیز متوقف بر ایجاب و وجوب نیست؛ بلکه مقدم بر آن است. [میرجعفری، ۱۳۹۵، ص ۱۷۴]

نقد سوم استاد کهنسال: خطا در صورت استدلال

صورت استدلال استاد فیاضی این‌طور بود:

۱. شیء درحالی‌که به وجود نیامده است معدوم است و عدم برای او ضروری است.

۲. شیئی که عدم برایش ضروری است را نمی‌توان به وجوب منتسب کرد.

اشکال آشکار استدلال این است که کسی شیء به شرط عدم را منسوب به وجوب نمی‌کند؛ بلکه شیئی منسوب به وجوب می‌شود که ماهیت امکانی در درون ذهن دارد. بعد از اراده نوشتن مقاله، مقاله همچنان دارای امکان است و بعد از اینکه فاعل علل را نیز فراهم می‌کند، زمینه برای انجام کار فراهم می‌شود؛ بنابراین وجوب مربوط به شیء معدوم نیست. شیء معدوم، در ظرف عدم متصف به وجوب نمی‌شود. وجوب ناظر

به ماهیت ممکن است که در ذهن فاعل تصور می شود که پس از اجتماع شرایط، منتسب به وجوب می شود. تطبیق بحث در مثال به این شکل است: فاعل اراده ضربه زدن به میز را دارد. این ضربه در حال عدم، ممتنع است؛ چرا که هنوز ضرب اتفاق نیفتاده است و به شرط ضرب است که واجب می شود. مناط تعلق قدرت فاعل، امکان است. فاعل در اینجا بین زدن و نزدن اختیار دارد و بر فرض اراده ضرب، وجوب در ظرف زدن او محقق می شود.

این سبک استدلال استاد فیاضی بسیار شبیه، بلکه عین استدلال متکلمان است که می گویند شیء در ظرف وجود، واجب الوجود و در ظرف عدم، واجب العدم است. باید دانست مراد از تعلق قدرت، ایجاد خارجی شیء است؛ بنابراین خطای استدلال در این است که قدرت به شیء واجب الوجود و یا واجب العدم تعلق نمی گیرد؛ بلکه به شیئی تعلق می گیرد که در حال امکان در ذهن دیده شده است.

[مجدداً برای توضیح بیشتر چند مقدمه عرض می کنم:]

۱. متعلق قدرت فاعل، امکان است. هیچ فاعلی نمی تواند در شیء ممتنع و واجب اثر کند و این ادامه قدرت در هر شکلی، حتی در حالت حصول تمام شرایط تحقق شیء، از جهت امکانی خارج نخواهد شد.
۲. وجود می تواند به دو نحو علت و ظرف در نظر گرفته شود. اگر وجود در قضایا عنوان علت را داشته باشد، قضیه ضروریه ذاتیه وجود نخواهد داشت. به عنوان مثال قضیه «هر مثلی سه ضلعی است»، قضیه ای درست است؛ اما صحت قضیه «هر مثلی مادامی که موجود است، سه ضلعی است» محل تأمل است. اگر مراد از مادام الموجود، علت باشد؛ بدین معنا که مثلث به علت وجود سه ضلعی است، چنین قضیه ای مشروطه عامه است و ضروریه ذاتیه نخواهد بود. در مقابل، وجود در قضایایی که ضرورت ذاتیه است، به شکل ظرف یا حین است. در همان قضیه «مثلث مادامی که موجود است، سه ضلعی است» یا قضیه «مثلث در حینی موجود است که سه ضلعی است» اگر مراد از مادام در قضیه اول حالت ظرفی باشد، درست است. تعبیر حکیم سبزواری رحمته الله نیز به همین شکل است. ایشان وجود در قضایای ضروری ذاتیه را وجود ظرفی می دانند (سبزواری، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۷۴).
۳. مقدمه دیگر این است که ظرفیت در وجود نوع دوم، دخیل در ثبوت حکم و نفی حکم نیست؛ بلکه دخیل در موطنی است که حکم در آن انجام می شود؛ یعنی مثلاً عبارت «در حینی که موجود است» در ثبوت سه ضلعی برای مثلث دخیل ندارد؛ بلکه ظرفی است که عمل حمل در آن انجام می شود؛ لذا می تواند از قضیه حذف شود.

اشکال بنده این است که ایشان می‌فرماید ماهیت لابشرط موضوع است و وجود ظرف است؛ ولی وجود را در استدلال به عنوان ظرف به کار نمی‌برد.

فرض کنید شخصی به عنوان فاعل قادر می‌خواهد ضربه‌ای به این میز بزند. ابتدا ماهیت ضربه که امر مکانی است را تصور می‌کند، سپس توانایی بر ضرب یا عدم ضرب را لحاظ می‌کند که این ماهیت مکانی تا انتها باقی است. بعد ملاحظه می‌کند به حسب وجود خارجی، ضربه را تا نزد ممتنع‌الوجود است و وقتی که زد، واجب‌الوجود می‌شود؛ ولی محظ استدلال روی امکان است و نه روی وجودی که همراه شیء است؛ یعنی من وقتی توانایی ضربه زدن را دارم، چه به ایجاد ضربه خارجی و چه به عدم ایجاد آن بینجامد، ماهیت مکانی اش همچنان در ذهن موجود است. در نهایت، به این علت که امکان حالت ذهنی است، ضربه در عالم خارج یا ممتنع‌الوجود و یا واجب‌الوجود بالغیر است.

امتناع با وجوب وجود این شیء منافاتی با قدرت فاعل در ایجاد آن ندارد. به عنوان مثال، بنده قصد ایجاد ضربه را دارم. تا زمانی که نزعم، ممتنع‌الوجود است. امتناع وجودش به شرطی است که من وجود کنونی و فعلی او را در نظر بگیرم؛ یعنی وجود را در ظرف حمل ندانم. بیان شد که اگر وجود به نحو ظرفی باشد، در همه حالات هست. حال وقتی که قصد ایجاد فعل را دارم و بیان شد که آن ضرب، ممتنع‌الوجود است، آیا می‌توانم بنا بر تعبیر استاد این ممتنع‌الوجود را به واجب‌الوجود تبدیل کنم؟ خیر.

نظر بنده بر امکان آن است؛ به این جهت که آن چیزی که ملاک تعلق قدرت است، امکان است. حال، امکان ضربه زدن برای من وجود دارد؛ بنابراین عدم حالی ضربه و وجود آینده ضربه منافاتی با تعلق قدرت ندارد. فرض کنید چند ضربه متوالی بزنم. الان ضربه ممتنع‌الوجود است؛ چون ملاک تعلق امکان است. حالا ضربه توسط فاعل، واجب‌الوجود می‌شود. امتناع وجود یک شیء در حال حاضر منافاتی با قدرت فاعل بر ایجاد ندارد. از آنجاکه امکان شیء است که از فاعل تأثیر می‌پذیرد، شیء چه ممتنع باشد و چه موجود باشد، فاعل قادر است در هر حالی آن امتناع را به وجوب تبدیل کند و یا وجوب را از وجود رفع کند؛ چرا که ملاک، امکان است. ملاک تعلق قدرت امکان است و امکان در همه حالات با معلول همراه است؛ لذا من می‌توانم چندین ضربه متوالی بزنم. البته، همانطور که خواهی در پاسخ فقراری فرموده است، امکان حالت ذهنی است و در عالم خارج، شیء یا موجود است و یا ممتنع‌الوجود است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۱۳)؛ ولی تکرار می‌کنم و کراراً عرض کردم امتناع یا وجود حالی شیء دخیل در امکان تأثیر نیست.

پاسخ استاد فیاضی به اشکال سوم

ما هم متعلق قدرت را امکان می دانیم؛ اما بحث در این است که این شیء در این لحظه معدوم است. در همان ظرف قبل از وجود که معدوم بر آن حمل می شود، همین شیء ممکن است. حال آیا ممکن است وجوب، که همان ضرورت وجود است، بر آن حمل شود؟ ممکن است در ظرف قبل وجود که ضرورت عدم دارد، در همان ظرف، ضرورت وجوب داشته باشد؟

نظر ما این است که شیء مادامی که وجود پیدا نکرده است، ضرورت عدم دارد؛ اما بعد از وجود هم ضرورت وجوب پیدا می کند. شما معتقدید که قبل از اینکه وجود پیدا کند، ضرورت وجود دارد؛ اما من می گویم ضرورت عدم دارد. من از استاد می خواهم که بفرمایند کدام یک از مقدمات بنده اشکال دارد؟ من گمان می کنم آنچه استاد فرمودند، تأیید عرایض بنده است.

[ضمن اینکه] موصوف به وجود، ماهیت به شرط عدم نیست که منجر به اجتماع نقیضین شود؛ بلکه ماهیت است. بیان ما ماهیت موصوف به شرط عدم نبود؛ بلکه ماهیت لایشرط دانستیم. این ماهیت به سبب وجود علت تامه، متصف به وجوب می شود. بحث بنده روی وجوب سابق است که لایشرط آن در چه حالی است؟ همین ماهیت لایشرط، متصف به عدم است. من شرط عدم نمی کنم؛ بلکه این در حال عدم است. به عبارت دیگر به صورت قضیه شرطیه نیست؛ بلکه به صورت قضیه حینیه است. در آن واحد و حال واحد این شیء سابق بر وجود است و سابق بر وجود، یعنی در حال عدم است؛ چون هنوز موجود نشده است. ماهیت لایشرط متصف به عدم است و شما می خواهید همین را متصف به وجود کنید!

عدم برای این شیء متصف به عدم، ضرورت دارد؛ ولو این ضرورت عدم مربوط به علت باشد. شما می گوید از آنجا که علت هنوز به وجود نیامده است، واجب نیست و به محض اینکه علت به وجود بیاید، واجب می شود. من وجوب متأخر را انکار نمی کنم؛ چون وصف متأخر از وجود است. به جهت زمانی با هم هستند؛ ولی وجوب رتبتاً متأخر است؛ چرا که وجوب وصف وجود است.

نسبت به ماهیت لایشرط، نظر شما این است که قبل از وجود، واجب است؛ اما از نظر ما این ماهیت، در حال عدم است و در این حال، ضروری عدم خواهد بود. ضرورت آن نیز به شرط محمول است. در نهایت، نتیجه بیان شما این می شود که در عین اینکه عدم برای آن ضرورت دارد، وجوب هم ضرورت دارد که این

اجتماع نقیضین است. پس من ماهیت را مقید به شرط عدم نمی‌کنم؛ بلکه آن را به نحو لا بشرط مطلق لحاظ می‌کنم؛ یعنی با همه شروط، چه وجود و چه عدم هست. شیء قبل وجود ممکن است و در حال امکان معدوم است؛ والا اگر موجود باشد، ایجاد فاعل تحصیل حاصل خواهد بود. فاعل ماهیت معدومه را موجود نمی‌کند؛ بلکه ماهیت لا بشرط را ایجاد می‌کند که قبل ایجاد فاعل، معدوم است؛ چراکه ارتفاع نقیضین محال است. قبل وجود در ظرف عدم است (ر.ک: میرجعفری، ۱۳۹۵، ص ۱۱۳).

نقد چهارم استاد کهنسال: اشکال در مقدمه دوم استدلال

طبق فرمایش حضرت استاد من باید به یکی از مقدمات اشاره کنم و بگویم خطا در کجاست؟ [مقدمه دوم استدلال یعنی «کل معدوم فی الواقع یجب له العدم فی ظرف انعدامه» غلط است.] خطا در این است که عدمی که قبل از یک شیء است، عدمی مستمر و زمانی است؛ یعنی مثلاً من ساعت ۹:۳۰ ضربه می‌زنم. طبیعتاً این ضربه در ساعت ۹:۲۵ معدوم است. توجه به این نکته ظریف لازم است که من رأس ساعت ۹:۲۵ در حین عدم آن، ضربه نمی‌زنم؛ بلکه در ساعت ۹:۲۵ و یک هزارم ثانیه ضربه می‌زنم. عدم یک امر مستمر است.

مراد از ظرف عدم، ظرف پیدایش شیء است؛ آن هم در حالی که آن شیء هنوز به وجود نیامده است و تا ازل ادامه دارد. فاعل ۵ دقیقه قبل ضربه می‌تواند عدم را قطع کند. به عبارت دقیق‌تر آنجا که عدم این شیء به علت عدم دخالت فاعل است، به محض دخالت فاعل، سلسله عدم قطع می‌شود. پس فرمایش استاد زمانی وارد است که من بگویم در ساعت ۹:۲۵ بدون یک هزارم ثانیه، آن شیء هم موجود است و هم معدوم می‌شود که بیان ما این نیست.

در تناقض، وحدت زمان معتبر است. ساعت ۹:۲۵ معدوم بوده است و در ساعت ۹:۲۶ با دخالت فاعل موجود می‌شود و وجودش تا وقتی که فاعل به ضرب ادامه بدهد، محقق است و هرگاه از ضرب دست بکشد، معدوم می‌شود. بنابراین مراد این نیست که در آن واحد هم موجود و هم معدوم باشد؛ بلکه مراد این است که فاعل می‌تواند هریک از قطعات زمان یک امر مستمر را به دخالت خود قطع کند؛ و لهذا مقدمه دوم استدلال که می‌فرماید: «فکل معدوم فی الواقع له العدم فی ظرف انعدامه» مشکل دارد. تصحیح عبارت به این شکل می‌شود که عدم ظرف مستمری است که فاعل هر جا بخواند آن ظرف را قطع می‌کند: «فی ظرف انعدامه و ظرف انعدامه شیء متصرف به سبب عدم دخاله فاعل و کل ما دخل علیه الفاعل انعدام الاعداد و یأصّر الشیء موجوداً».

پاسخ استاد فیاضی به اشکال چهارم

موجود شدن شیء بعد از ایجاد فاعل مورد اتفاق است؛ اما بحث مربوط به وجوب قبل ایجاد فاعل است، «فاوجب فوجب فاوجد فوجد». «فوجب» مربوط به زمانی است که شیء معدوم است و هنوز ایجاد نشده است. همه فلاسفه می‌گویند اینجا وجوب دارد؛ یعنی ضرورت وجود دارد. ضرورت عدم که از مقدمه دوم استفاده می‌شود، مربوط به همین جا است که ممکن نیست. به عبارت دیگر، امکان وجود دادن به شیء در ظرف عدم نیست.

دفاع استاد کهنسال از اشکال چهارم

فرمایش شما این است که بحث مربوط به قبل از ایجاد است. فاعلی که می‌خواهد شیء را ایجاد کند، باید استجماع شرایط کند. من که مکرر به ضربه مثال زدم که برای بیان مقصود مناسب است. فاعل قبل از اینکه ضربه بزند، تمام غایتها و امور را در نظر می‌گیرد. این تصور غایات، هنوز در زمان عدم ضربه است. پس از تصور، ضربه می‌زند. حالا مسئله این است که چرا ضربه معدوم بود و عدمش واجب بود؟ چون فاعل مداخله نکرده بود. در نتیجه، همان طور که ظرف انعدامش به عدم دخالت فاعل است، ظرف ایجاد هم به دخالت فاعل است. ضربه موجود نشد؛ چرا که فاعل یکی از جهات فاعلیت را نداشت و مداخله نکرده بود. آن لحظه که شرایط تحصیل شد، تعبیر ضرورت علی است و فاعل ضربه را می‌زند.

پس فرمایش استاد نسبت به موضع نزاع صحیح است که مربوط به قبل ایجاد است و بیان بنده هم ناظر به همان بخش است. انعدام ضربه طبق قاعده‌های که انعدام از وجودات تبعیت می‌کنند و علت عدم، علت وجود است. علت وجود ضربه، فاعل است که باید قبل از وجود ضربه، استجماع شرایط بکند. ضربه، مادامی که فاعل استجماع شرایط نکرده است، معدوم است. عدم ضربه، ظرف زمانی مستمر بود و در لحظه‌ای که فاعل ضربه را اراده می‌کند و فعل را ایجاد می‌کند، ظرف عدم قطع می‌شود.

گویا حضرت استاد زمان را امری بسیط در نظر می‌گیرند که قبل آن یا ظرف وجود یا ظرف عدم محقق است؛ اما از نظر ما هم ظرف عدم ضروری و هم ظرف وجود ضروری محقق است و هر کدام به دواعی خودشان در زمان مربوط به خودشان هستند. احدا ظرفین که بر دیگری وارد می‌شود آن را قطع می‌کند. پس چون امر مستمر است، مانعی نیست که در همان حالی که شیء معدوم است، فاعل استجماع علت کند و هنگام ضرب، عدم متصرم قطع می‌شود و تبدیل به وجود می‌شود.

تذکر استاد فیاضی: مراد از تقدم و تأخر

[تذکر این مطلب لازم است که] زمان در مباحث علت و معلول مطرح نیست؛ زیرا تقدم و تأخری که مطرح است، صرفاً تقدم و تأخر علی و معلولی است. به علاوه که امکان دارد موجود ممکن، مجرد محض باشد. اولین صادر از ناحیه خداوند متعال به اعتقاد همه فلاسفه مجرد است و هنوز زمانی در کار نیست. فلاسفه می‌گویند تقدمی که قبل وجود صادر اول در ظرف عدم واجب می‌شود، تقدم رتبی است؛ و الا زماناً همه با هم هستند. وجوبی که شما در رتبه قبل وجود لحاظ می‌کنید، در همان رتبه‌ای است که شیء معدوم است و ضرورت عدم دارد. اگر ضرورت وجوب هم داشته باشد، منجر به اجتماع نقیضین می‌شود. زمان مربوط به موجود مادی است و در این موضع مطرح نیست؛ هرچند که در همان عالم ماده نیز تقدم و تأخر رتبی مطرح می‌شود.

تساوق وجوب و وجود

[بله صحیح می‌فرمایید.] ذکر زمان در گفتار بنده به معنای تقدم زمانی علت بر معلول نبود؛ چرا که تقدم آن از نوع رتبی است. مثال به زمان به این جهت بود که فرد اظهر تقدم، زمان است. حال طبق تقدم رتبی بحث را تقریر می‌کنم تا اشکال ناشی از مناقشه لفظی رفع شود.

تقدم رتبی علت بر معلول چیست؟ بدیهی است که زمان جایگاهی ندارد. وقتی دست با این خودکار حرکت می‌کند، خودکار هم حرکت می‌کند. عقل تفکیک می‌کند که تا دست نگردد، خودکار حرکت نمی‌کند؛ نه اینکه تا خودکار نگردد، دست نمی‌گردد. این تحلیل عقل است. تطبیق بحث بر مثال ضربه به این شکل است: وقتی فاعل قصد ضربه به میز دارد، می‌داند تا وقتی اراده نکند، ضربه موجود نمی‌شود و با اراده است که انجام و یا عدم انجام محقق می‌شود. اگر فاعل آن را انجام داد، تقدم رتبی علت بر معلول محقق شده است و اگر آن را انجام نداد، ضربه صادر نمی‌شود.

لازم به یادآوری است که علت زمان صدور معلول از دو حال خارج نیست:

۱. علت جمیع اسباب را تحصیل کرده است: به ضمیمه ارادهاش آن معلول صادر می‌شود و عقل تشخیص می‌دهد که علت تقدم رتبی بر معلول دارد بدون اینکه بین اینها فاصله زمانی باشد.
۲. علت جمیع اسباب را تحصیل نکرده است: اگر علت احوال شرایط را فراهم نکرد، در این حالت عقل تشخیص می‌دهد که به جهت تام نبودن علت، ضربه ایجاد نشده است. پس تقدم رتبی در ظرف وجود و عدم است؛ منتهی این تقدم رتبی به گونه‌ای است که هر دو با هم جمع نمی‌شوند. به عبارت دیگر تا زمانی که علت شرایط را جمع نکرده باشد، شیء ممتنع الوجود و واجب العدم است.

همین که شرایط را تحصیل کند و ضربه را بزند، امتناع قبل از نظر عقل از بین می‌رود. بنابراین این‌ها دو تحلیل هستند و مأخذ این دو، وجود است. زمانی که تمام علل جمع شود، ضربه زده می‌شود و عقل تشخیص می‌دهد که این تقدم رتبی است و اگر ضربه زده نشود باز عقل می‌گوید ممتنع العدم است.

حضرت استاد می‌فرمایند آیا قبل از اینکه ضربه زده شود و در حال عدم است، در همان رتبه وجود هم دارد؟ من عرض می‌کنم همان مرتبه یعنی چه؟ یعنی تازمانی که علت ضرب را ایجاد نکرده است، وجوب عدم است و وقتی علت آن را ایجاد کرد، وجوب وجود است. ما نمی‌گوییم شیء در آن واحد وجوب عدم و وجوب وجود را شامل می‌شود؛ چراکه تناقضی آشکار است. بیان ما این است که در تقدم رتبی باید همه شرایط مثل هم باشد، وقتی فاعل اراده کرد بزند، تقدم رتبی محقق می‌شود و کار انجام می‌شود. اگر فاعل فعل را انجام نداد، عقل از انجام ندادن فاعل تشخیص می‌دهد که فعل در ظرف عدم است.

نظر استاد فیاضی درباره تساوق وجود و وجوب

[همان‌طور که در ابتدای بحث بیان شد، در اصل قاعده ضرورت سابق، تساوق بین وجوب و وجود باقی نمی‌ماند؛ لکن در قرائتی که شما ارائه می‌دهید و در حقیقت دست برداشتن از اصل قاعده و عقب‌نشینی از آن است، تساوق برقرار است. در حقیقت [فرمایش شما مبتنی بر این است که کسانی که قائل به وجوب سابق هستند، دچار اشکال شده‌اند؛ چراکه از طرفی قائل به تساوق وجوب و وجود هستند و از طرف دیگر، وجوبی را قبل وجود تصویر کردند. سؤالی که مطرح می‌شود این است که این وجوب، صفت چیست؟ حضرت استاد از همان ابتدا روی این تأکید کردند که قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» یعنی «الشیء ما لم یستجمع جمیع الشرائط وجوده لم یوجد». از نظر ما با این بیان، قاعده کنار گذاشته می‌شود.

در نیازمندی شیء به علت تامه برای وجود، هیچ اختلافی نیست. بحث در این است که مفاد قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» این است که در ابتدا علت تامه ایجاب می‌کند (ایجاب کار علت ناقصه نیست) سپس شیء واجب می‌شود و بعد از آن وجود می‌یابد. از نظر ما موضوع قاعده، علت تامه است. در آن رتبه که وجوب است، وجود نیست؛ چون وجود دو مرتبه است. در مقابل، در رتبه‌ای که وجود نیست، وجوب هست. اشکال ما همین جاست که قبل از وجود، عدم و ضرورت آن مطرح است.

معقول ثانی بودن وجوب

وجوب صفت اشیاء خارجی است و خودش یک شیء در خارج نیست. امکان اشاره به آن در عالم

خارج وجود ندارد و هم عرض میز و صندلی قرار نمی‌گیرد. وجوب حکم موجود است و در خارج نیست. وجوب، معقول ثانی فلسفی است. بنابراین مشهور عروض در ذهن و اتصاف در خارج است.

در نتیجه، معنای وجوب سابق این است که جمع برخی از علل، وجوب را تحصیل نمی‌کند؛ هر یک از این علل فاعل را به طرف انجام شیء نزدیک می‌کند و یکی از انحاء عدم را روی اعدام می‌بندد. وقتی تمام شرایط تحصیل شود، شیء از نظر عقلی واجب و سپس موجود می‌شود. مراد از وجوب و ایجاد شدن شیء، ایجاد شرایط و رفع موانعی است که در خارج محقق شده است. استجماع شرایط به انضمام اراده و تصمیم فاعل، این شیء (مقاله) را متصف به وجوب سابق می‌کند. اگر فاعل این کار را نکند، شیء در حد امکان باقی می‌ماند.

[به بیان دیگر] وجوب یک امر خارجی نیست که قابل اشاره باشد. به عنوان مثال، فاعل می‌خواهد بطری آب را بردارد. تا زمانی که شرایط را فراهم نکرده و موانع را رفع نکند، برداشتن بطری وجوب پیدا نمی‌کند. هنگامی که تمام شرایط را تحصیل کند، آخرین جزء این شرایط که سرسلسله انتهای علت ناقصه است، منتهی به وجوب می‌شود. حصول تمام شرایط به نحوی باید باشد که هیچ چیزی بطری به عنوان شرط یا مانع برای برداشتن بطری باقی نباشد. در نهایت عقل تشخیص می‌دهد که برداشتن بطری واجب شد و سپس به تقدم رتبی موجود شد.

این تقدم و تأخر عقلی است. پاسخ این اشکال که وجوب، مقدم بر وجود می‌شود همان است که در مورد زمان فرمودند؛ یعنی تقدم وجوب بر وجود، تقدم رتبی است. وقتی آخرین جزء از تمام شرایط یا قیود برداشتن بطری محقق شود، این فعل بدون فصل زمانی موجود می‌شود که همان وجوب است. اگر یکی از شرایط نباشد، برداشته نمی‌شود و به این معناست که برداشتن آن واجب نبوده است.

ردیه استاد فیاضی بر معقول ثانی بودن وجوب

ایشان، وجوب را امر خارجی نمی‌دانند که این کلام از بقایای فرمایشات شیخ اشراق است. وجوب و تمام صفات را امر اعتباری می‌دانند؛ اما ملاصدرا که به اصالة الوجود قائل است، در بیش از ده بحث تصریح می‌کند که وجوب معقول ثانی نیست؛ زیرا معقول ثانی تعریف دارد و ما به ازاء ندارد: «أن الوجود حقیقه واحده عینیه لیس مجرد مفهوم ذهنی و معقول ثانوی» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۲۳۵)؛ اما در یک سری مواضع، ملاصدرا از طرفی قائل به اصالت وجود است و از طرف دیگر آن را خالی از ما به ازا می‌داند. این تهافت است. به فرمایش حاجی در تعلیقه بر اسفار این تهافت بین اصالة الوجود و معقول

ثانی بودن وجود است (سبزواری در صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۵۷؛ فیاضی، ۱۳۹۰، ص ۲۳۱).

اگر وجود، معقول ثانی نباشد، صفات آن نیز مثل معقول ثانی نخواهد بود و وجوب حضرت حق اعتباری نمی شود. وجوب، صفت وجود است و مثل خود وجود و دیگر صفات ذاتی خداوند موجودیت دارد. وجوب از صفات ذاتی است، علم و قدرت و امثال آنها چطور عین ذات وجود حق هستند؟ یکی از مشکلات اصلی قاعده همین است. ملاصدرا در جلد ۲ اسفار می گوید: «لا تصغ إلى من يقول الوحدة من الاعتباریات و ثوابی المعقولات» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۸۸)؛ بنابراین برخلاف آنچه استاد کهنسال می فرمایند، وجوب، معقول اولی است و ما به ازای خارجی دارد.

تکمله استاد کهنسال نسبت به ماهیت وجوب

فرمایشات استاد صحیح است و لازم است تکمله ای بیان شود. شیخ اشراق قائل به معقول ثانی نیست؛ زیرا بین معقول ثانی و منطقی و فلسفی تمیز نمیداده است؛ لذا هر چیزی را که در خارج نبوده است، ملحق به ذهن کرده است.

اختلاف نظری که می فرمایند، در تفسیر حکمت متعالیه دو نوع تعبیر می شود. علامه طباطبائی رحمته الله معتقدند که این تعریف از معقولات ثانیه که عروض در ذهن و اتصاف در خارج است، بی معناست؛ اما حکیم سبزواری روی آن تصویر هستند (سبزواری، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۶۳). کلمات ملاصدرا هم دو نوع تقریر می شود؛ ولی در این زمینه حق با استاد فیاضی است. نسبت به شیخ اشراق این مطلب صحیح نیست؛ چرا که او تفکیکی قائل نشده است.

جمع بندی استاد فیاضی

این مطلب درست است که شیخ اشراق تفکیک قائل نشده است. [لکن لازمه اصالت ماهیت و اعتباری دانستن وجود، معقول ثانی دانستن وجود و صفات آن همچون وجوب است. ضمن آنکه تعریف علامه طباطبائی هم از معقول ثانی، همان عروض ذهنی و اتصاف خارجی داشتن است و ایشان هم وجوب را معقول ثانی می دانسته اند.] (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۸۳)

[در انتها تذکر یک مطلب ضروری است:]

ما با مفاد قاعده «الشیء ما لم یستجمع جمیع شرایط تأثیر لم یوجد» نزاعی نداریم؛ بلکه مخالفت ما با

وجوب سابق بر وجود است. «الشیء فاجب فوجب فاجد فوجد» (اول ایجاب می‌کند و بعد واجب می‌شود و بعد ایجاب می‌کند و بعد موجود می‌شود) را صحیح نمی‌دانیم؛ و الا با فرمایش حضرت استاد کاملاً موافق هستیم؛ زیرا بازگشت آن به این است که علت تامه تا نیاید معلول نمی‌آید. ما هم تحقق معلول را با علت ناقصه محال می‌دانیم.

[ظاهراً استاد کهنسال، برداشت و قرائت دیگری از قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» دارند که آن قرائت مورد تأیید ما هم هست و اشکالات ما متوجه آن نیست.

قرائت مشهور فلاسفه از قاعده مذکور، تقدم وجوب بر وجود است که صحیح نیست. اشکالات متعددی نیز بر آن وارد است که در ابتدای بحث اشاره شد و قابل دفاع نیست.

اما می‌توان قرائت صحیحی از این قاعده ارائه داد که صحیح و مورد قبول ماست و در لابه‌لای مطالب ذکر شد. هیچ‌کدام از اشکالات فوق که در کتاب «جبر فلسفی از دیدگاه استاد فیاضی» هم به آن اشاره شده است، به این قرائت وارد نیست.

از مثال‌ها و توضیحاتی که استاد کهنسال ارائه کردند، معلوم شد که ظاهراً تلقی ایشان از این قاعده همان قرائت مورد تأیید ماست. ظاهر کلام ایشان این است که ممکن تا علت تامه اش محقق نشود، موجود نمی‌شود. البته این حرف در فواعل غیر مختار صحیح است و کسی هیچ‌ان قلتی به این باور ندارد. در هر صورت امکان ندارد ممکن بدون تحقق علت تامه موجود شود. اساساً وجود ممکن متوقف بر وجود علت تامه است.

هرچند ما این مطلب را در فواعل مختار نمی‌پذیریم و بر خلاف مشهور فلاسفه و احتمالاً استاد کهنسال، وجود علت تامه را برای تحقق ممکن، کافی نمی‌دانیم؛ بلکه علاوه بر وجود، ایجاد را نیز شرط وجود ممکن می‌دانیم.

بنابراین، گمان می‌رود بین بنده و مشهور فلاسفه اختلافی است مبنی بر اینکه آنها معتقدند وجود ممکن متوقف بر وجوب آن است و بنده به خاطر وجود اشکالات سابق‌الذکر هرگز این مسئله را نمی‌پذیرم.

اما اگر درست فهمیده باشم، استاد کهنسال قرائتی غیر از قرائت مشهور این قاعده دارند. بنده با ایشان در فواعل غیر مختار هم نظر هستم؛ کما اینکه هیچ فیلسوفی نیست؛ مگر آنکه وجود ممکن را متوقف بر وجود

علت تامه می داند و معتقد به استحاله وجود ممکن پیش از تحقق علت تامه است. بنابراین اساساً در این جا هیچ نزاعی وجود ندارد.

لکن در فواعل مختار، که احتمالاً استاد کهنسال همچون مشهور فلاسفه بر اساس قاعده ضرورت بالقیاس وجود علت تامه را کافی می دانند، اعتقاد بنده این است که هرگز چنین نیست و اساساً ضرورت بالقیاس باطل است؛ لذا تحقق ممکن الوجود در فواعل مختار نه تنها به «وجود» علت تامه وابسته است؛ بلکه متوقف بر «ایجاد» او نیز هست.



❁ نتیجه‌گیری

[مشهور فلاسفه به قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» باور دارند که دلالت بر صحت ضرورت سابق دارد؛ اما برخی از متکلمین و اصولیون اشکالاتی را به آن وارد دانستند. استاد فیاضی قاعده فوق را با قرائت مشهور نمی‌پذیرند و ضرورت سابق را به جهت ارتفاع نقیضین محال می‌دانند که البته در کتاب «جبر فلسفی از دیدگاه استاد فیاضی» ضمن چهار اشکال اساسی به طور کامل تقریر شده است.

استاد کهنسال نیز به عنوان مدافع قاعده، چهار نقد به تقریر استاد فیاضی وارد می‌کند که عبارت است از:

۱. تالی فاسد داشتن نقیض قاعده؛
۲. ابهام در منشأ ایجاد شیء؛
۳. خطاداشتن در صورت استدلال؛
۴. اشکال در مقدمه دوم استدلال که استاد فیاضی نسبت به آنها پاسخ می‌دهد.

همچنین به جهت واکاوی قاعده مذکور، در تحلیل ماهیت وجوب گفتگویی صورت می‌گیرد و وجوب از ناحیه استاد کهنسال به عنوان معقول ثانی معرفی می‌شود که از جانب استاد فیاضی رد می‌شود. در نهایت از میان نکات مطرح شده، مشخص می‌گردد که قرائت استاد کهنسال از قاعده نیز مطابق مشهور نیست و بین نظر ایشان و استاد فیاضی در مورد فواعل غیر مختار اختلافی وجود ندارد و در ضمن قاعده «الشیء ما لم یستجمع جمیع شرایط تأثیره لم یوجد» با هم مشترک هستند؛ اما در فواعل مختار، استاد کهنسال وجود علت تامه را برای تحقق معلول کافی می‌داند؛ در حالی که استاد فیاضی ضمن رد ضرورت بالقیاس، با کفایت علت تامه مخالف هستند.

پی‌نوشت

۱. جبر فلسفی از دیدگاه استاد فیاضی، سید محمد جواد میرجعفری میاندهی، انتشارات موسسه امام خمینی قم، ۱۳۹۵.
۲. همچنین استاد فیاضی درباره استحاله ضرورت بالقیاس نکاتی فرمودند که استاد کهنسال به آن نپرداختند و ما به جهت خارج نشدن از موضوع، آن را در متن اصلی نیاوردیم:

دلیل استحاله ضرورت بالقیاس

ضرورت علی را به ضرورت بالقیاس تعبیر می‌کنند. وقتی علت تامه موجود شد، وجود معلول واجب می‌شود. این قانون درست نیست. ضرورت بالقیاس علت تامه نسبت به معلول، درست نیست؛ چون برای رد یک قانون عقلی یک مورد نقض هم کفایت می‌کند. مراد از قانون عقلی این است که عقل می‌فهمد موضوع ما بالضروره واجد محمولش است و اگر در یک مورد نباشد، ضروری نخواهد بود؛ لذا می‌گویند: «عقلیه الاحکام لاتخصص» احکام عقلی برخلاف احکام اعتباری، تخصیص بردار نیست.

اما توضیح مورد نقض:

معنای اختیار

در وجود فاعل مختار اتفاق نظر وجود دارد که امری وجدانی نیز هست. مراد از مختار این است که «متمکن از فعل و ترک» است و به نظر ما تعریف «ان شاء فعل و ان لم یشأ لم یفعل» درست نیست. به نظر ما مراد افرادی که در تعریف اختیار گفته‌اند: ان شاء فعل و ان لم یشأ لم یفعل، این بوده است که می‌تواند انجام بدهد و می‌تواند ترک کند. در این اختیار نسبت فعل به فاعل نسبت امکانی است. اختیار از صفات ذاتی خداوند است و موجود است. اختیار صفت فعل نیست؛ بلکه حقیقتی است که با وجود موصوف متحقق است. البته یک نوع اختیار دیگر نیز هست که صفت فعل و به معنای انتخاب «فعل» یا «ترک» است. در علت تامه فاعل مختار است؛ زیرا صفت ذاتی فاعل از او جدا نمی‌شود، پس فعل و ترک نسبت به این فاعل یکسان است. علت فاعلی در علت تامه سبب تحقق فعل می‌شود و علت صوری و مادی و غایی جایگاهی نسبت به تحقق فعل ندارند. فعل نسبت به فاعل مختار امری امکانی است و این بیان که «اگر علت تامه آمد، وجود معلول واجب است»، با امکانی بودن فعل نقض می‌شود؛ چراکه فعل همان معلول است. وقتی می‌گویند من مختارم بدین معناست که صدور و عدم صدور فعل برای گوینده مساوی است؛ اما طبق این قانون باید فعل از من صادر شود. اختیار را نمی‌توان انکار کرد. در بدترین شرایط می‌توان فعل را انجام داد و در بهترین شرایط می‌توان فعل را ترک کرد. اگر پرسیده شود که آیا اراده فرد جزء علت تامه است، جواب این است که فعل، خود اراده است. اراده الفعل به معنای تصمیم و آهنگ انجام فعل و یا ترک فعل است.

ارادی بودن اراده

آیا اراده فعل اختیاری است یا خیر؟ برخی که در حل این سؤال عاجز ماندند، اراده را ارادی خواندند که به بن‌بست منتهی می‌شود. امام علیه السلام در طلب و اراده می‌فرمایند: «اراده فعل اختیاری است؛ یعنی فعل شما است؛ می‌توانید اراده کنید و می‌توانید اراده نکنید» (خمینی، ۱۴۲۱ق، ص ۵۲-۵۶؛ سبحانی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۳). اشتباه آخوند این بود که گمان می‌کرد هر چه ارادی شد، باید اختیاری باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۰۲ق، ص ۱۹۹؛ همو، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۳۸۸؛ همو، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۲۲۶). اختیار صفت ذات و اراده صفت فعل است. اراده مربوط به عمل است. زمانی که اراده می‌کنید فعلی را انجام دهید، مرادتان فعل مباشر است و فعل تولیدی و تسبیبی مرادتان نیست. حرکت دست فعل تسبیبی فاعل است و خود اراده فعل مباشر است. آیا اراده واجب است یا خیر؟

فلاسفه‌ای که قائل به ضرورت بالقیاس هستند، به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند. علامه علیه السلام در نهایت تصریح می‌کنند:

«أن المبدأ الفاعلي لأفعال الإنسان الإرادية بما أنها كمالاتها الثانية هو الإنسان بما أنه فاعل علمي والعلم متمم لفاعليته يتميز به الكمال من غيره ويتبعه الشوق من غير توقف على شوق آخر أو إرادة وتتبعه الإرادة بالضرورة.» (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۴۶۵)

این سخن دارای اشکال است. اینکه فعل به دنبال اراده می‌آید، درست نیست. فاعل مختار است؛ می‌تواند انجام دهد و می‌تواند انجام ندهد؛ چون برای هر دو طرف، امکان وجود هست. این امکان با ضرورت نمی‌سازد. نظر شما این است که در صورت وجود علت تامه، وجود معلول ضرورت می‌یابد؛ اما از نظر ما همچنان وجود معلول، مختار است و ضرورت ندارد؛ چراکه معنای اختیار، تمکن فاعل از فعل و ترک است و تمکن او ملازم با امکان فعل است. در چنین حالی، نسبت شوق فاعل به دو طرف فعل، مساوی است؛ اما اگر فاعل، فعل یا ترک را انجام ندهد، ارتفاع نقیضین صورت می‌گیرد. در نهایت قاعده «إذا وجدت العلة التامة وجب وجود المعلول» صحیح نیست؛ چراکه مبتلا به نقض است. قاعده را این‌طور می‌توان تصحیح و تکمیل کرد: «إذا وجدت العلة التامة وكان فاعل موجبا وجب وجود المعلول» که می‌فهماند وجوب معلول، ریشه در ایجاب فاعل دارد و صرف وجود علت تامه کافی نیست. صرف وجود علت تامه، معلول را در همه جا و همه زمان‌ها محقق می‌کند؛ حال آنکه این‌گونه نیست.

۳. این بیان استاد کهنسال، در حقیقت خروج از اصطلاح فلاسفه است. این قرائت، قرائت خاصی از قاعده است و تحت عنوان نقد دوم در کتاب «جبر فلسفی از دیدگاه استاد فیاضی»، ص ۱۱۹، بررسی شده است.

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا (۱۴۰۴ق)، الشفاء (الالهیات)، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۲. _____ (۱۹۸۰م)، عیون الحکمه، بیروت: دارالقلم.
۳. اراکی، محسن (۱۳۹۲)، آزادی و علیت، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۴. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۵. [امام] خمینی، روح الله (۱۴۲۱ق)، الطلب و الاراده، تهران: مؤسسه نشر آثار الامام خمینی.
۶. سبزواری، ملاهادی (۱۳۷۹)، شرح المنظومه، ج ۱، تهران: ناب.
۷. سبحانی، جعفر (۱۳۸۴)، الهیات، ج ۲، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۸. شهرزوری، شمس الدین (۱۳۸۳)، رسائل الشجره الالهیه فی الحقائق العلوم الربانیه، ج ۱، تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
۹. _____ (۱۳۷۲)، شرح حکمه الاشراق، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۰. شیخ اشراق (۱۳۷۳)، حکمه الاشراق، تصحیح: هانری کربن، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۱. صدرالدین شیرازی (۱۹۸۱م)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، ج ۱ و ۲، بیروت: داراحیاء التراث.
۱۲. _____ (۱۳۰۲ق)، مجموعه الرسائل التسعه، تهران: بیجا.
۱۳. _____ (۱۳۸۳)، شرح اصول الکافی، ج ۳، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۴. _____ (۱۹۸۱م)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، ج ۶، بیروت: داراحیاء التراث.
۱۵. طباطبائی، محمد حسین (۱۳۸۸)، نهایی الحکمه، ج ۱ و ۲، تصحیح و تعلیق: غلامرضا فیاضی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
۱۶. طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۵)، شرح الإشارات و التنبیهاة مع المحاکمات، ج ۳، قم: نشر البلاغه.
۱۷. _____ (۱۴۰۷ق) تجرید الاعتقاد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۸. فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۰)، هستی و چیستی در مکتب صدرائی، تحقیق و نگارش: حسینعلی شیدان شید، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۹. میرجعفری میاندھی، سید محمد جواد (۱۳۹۵)، جبر فلسفی از دیدگاه استاد فیاضی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
۲۰. میرداماد، محمدباقر (۱۳۶۷)، القیسات، به اهتمام: مهدی محقق و دیگران، تهران: دانشگاه تهران.
۲۱. هاشمی شاهرودی، محمود (۱۴۰۵ق)، بحوث فی علم الاصول، ج ۲، تقریر لایحات آیه الله العظمی السید محمدباقر الصدر، قم: المجمع العلمی للشهید الصدر.



Journal of The Islamic Wisdom Teachings
Vol.2, No.2, spring and summer 2024
ISSN: 3041-9549 | EISSN: 3060-5764

Scientific Report

A scientific report of a debate about "former necessity"

Gholamreza Fayazi¹

Kohamsal Alireza² 



Abstract

Famous philosophers believe in the principle of "Al-Shi Ma Lam Ya Jab Lam Yojd" which indicates the validity of the former necessity; But some theologians and fundamentalists found problems in it. Master Fayazi does not accept the above rule with the popular reading and considers the former necessity impossible due to the height of contradictions, which of course is fully explained in the book "Philosophical Algebra from Professor Fayazi's point of view" along with the four basic forms. As a defender of the rule, Ustad Kohansal makes four criticisms of Fayazi's speech, which are discussed. Also, in order to analyze the mentioned rule, in the analysis of the nature and truth of the obligation, a dialogue is carried out. Finally, among the mentioned points, it is clear that the reading of Ustad Kohansal is not according to the popular rule, and there is no difference between his opinion and Ustad Fayazi regarding non-independent verbs; But in Mukhtar verbs, Professor Fayazi, while rejecting the necessity, apparently, does not consider the existence of the cause to be sufficient for the realization of the effect, which is not prohibited in the opinion of the old professor.

Keywords: ex-necessity, coexistence of obligation and existence, nature of obligation, independent and non-independent verbs.

* The following text is a summary of the scientific conversation between two distinguished professors at the Nawab Higher Seminary School about "Former Necessity", which was written and narrated by Professor Hojat al-Islam wa al-Muslimin Yasir Hosseinpour (Ph.D. in Philosophy and Islamic Wisdom of Imam Khomeini Institute, may God have mercy on him). And scientific documentation has come. It should be noted that the phrases inside the brackets, which are displayed with the symbol [], have been added by the authority to clarify and explain the contents more.

1. Professor of the Department of Islamic Philosophy and Wisdom, Imam Khomeini Institute, Qom
fayyazi@iki.ir
- 2 . Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Wisdom, Ferdowsi University of Mashhad
kohansal-a@um.ac.ir